



نگاهی تطبیقی به اسطوره های آفرینش و قصه آدم

پدیدآورده (ها) : فضلی نژاد، احمد

تاریخ :: رشد آموزش تاریخ :: بهار 1381 - شماره 9

از 46 تا 52

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/198442>

دانلود شده توسط : حمیدرضا منصوریان

تاریخ دانلود : 07/08/1393

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

نگاهی تطبیقی به



اسطوره‌های

آفرینش

و

قصه آدم

احمد فضلی نژاد
دبیر تاریخ
بهبهان

اشاره:

اسطوره، معنا و مقایسه

مهم‌ترین دیدگاه‌ها در مورد واژه اسطوره و معانی آن عبارتند از:

۱. اسطوره، کلمه‌ای عربی به معنای افسانه، سخن بیهوده، یاوه و... است و در قرآن کریم به طور مکرر به همین معنا همراه با کلمه «اولین» (اساطیر اولین) آمده است.^۱

۲. برخی از دانشمندان، ریشه اسطوره را «Historia» (هیستوریا)ی یونانی به معنای تاریخ و سرگذشت دانسته‌اند و گفته‌اند که از طریق سریانی به زبان عربی وارد شده است.^۲

مبحث اسطوره‌شناسی یکی از مباحث بسیار مهم و البته گسترده در حوزه مردم‌شناسی، تاریخ و دین است. امروزه با تحقیقات و مطالعات فراوان کسانانی چون میرچا الیاده، اسطوره‌شناس رومانیایی الاصل، این مبحث پیچیده‌تر و در قلمروهای گوناگونی از انسان‌شناسی و نمادشناسی وارد شده است.

این مقاله ضمن اشاره به کلیاتی پیرامون اسطوره و تعاریف آن، به بررسی و مقایسه تطبیقی برخی اسطوره‌های مربوط به خلقت جهان و انسان می‌پردازد.

انسان‌ها را که سرگذشتی طولانی و بسیار کهن دارد، اسطوره تشکیل می‌دهد. درحالی‌که تاریخ، صحنه روشن و مشخصی است که زندگی آدمی را طی زمان بازگو می‌کند.^{۱۱}

اسطوره‌های آفرینش

در طبقه‌بندی اساطیر اقوام مختلف، اسطوره آفرینش جای ویژه‌ای دارد. تقریباً می‌توان پذیرفت که هر ملتی اسطوره‌هایی دارد و اسطوره آفرینش مهم‌ترین آن‌هاست.

پیدایش داستان خلقت به رؤیاهای جمعی بشر برای وصل کردن خود به موطن غریب خویش (nostalgia) و اتصال به نقطه آغازین برمی‌گردد.

در میان اقوام ابتدایی و بسیاری از قبایل کوچک در افریقا و استرالیا که از آن‌ها چندان اثری برجای نمانده، معمولاً یکی از معدود یادگارهای باقیمانده آن‌ها، اسطوره‌های مربوط به آفرینش جهان و انسان است. این خود دلیلی بر استواری قصه خلقت در میان اساطیر می‌باشد.

۱. آشفته‌گی نخستین

اسطوره‌های آفرینش، خالق جهان را ناظر بر جهان برین و زیرین تلقی می‌کنند و به عنوان نظم‌دهنده آشفته‌گی نخستین معرفی می‌شوند. ساموئل هنری هوک می‌نویسد: «در هیچ کدام از اسطوره‌های کهن آفرینش، به مفهوم آفرینش از هیچ بر نمی‌خوریم. در همه موارد، آفرینش به نظم درآوردن آن حالت از آشفته‌گی است که از آغاز وجود داشته است.»^{۱۲}

در یک گستره جغرافیایی از شرق دور تا یونان و روم، اساطیر مربوط به آفرینش از بی‌نظمی آغازین را می‌توان یافت. در اسطوره‌های چینی، پیدایش آسمان (یانگ) و زمین (یین) در مرحله بعد از آشفته‌گی اولیه است. این آشفته‌گی به صورت تخمی است که آسمان و زمین پوسته‌روی و زیرین آن را تشکیل می‌دهند. هیولای نخستین که در اساطیر چین به نام پیان کو (Pianku) شناخته شده، از این بی‌نظمی زاییده شده است.^{۱۳}

یکی از زیباترین متون مربوط به آفرینش که نگرانی‌های انسان را از آغاز و انجام خویش بیان می‌کند و به گونه‌ای بی‌نظمی آغازین را می‌سراید، سرود آفرینش ریگ ودا است. در قسمتی از آن آمده است: «وقتی که نه از بود نشان بود و نه از نبود، نه هوا بود و نه کشور آسمان.

نه پوششی بود و نه پناهی، نه آبی و نه دریای ژرفی. مرگ نبود و زنده جاوید نبود. و نه نشانی که روز و شب را از هم جدا کند.

یکی بود که به وجود خود قائم بود و به جز او هیچ نبود. تاریکی بود و تشویش، جهان در تاریکی پنهان بود. آنچه بود، بی‌شکل و هیأت بود، پس از آن در اثر گرما وحدت

همچنین گفته شده است: «در زبان‌های اروپایی، اسطوره، میث Myth خوانده می‌شود که واژه‌ای است برگرفته از موتوس «Muthos» یونانی، به معنی حکایت و قصه‌ای که پیش‌تر در پیوسته نیز هست.»^{۱۴}

دیدگاه دیگر در مورد ریشه اسطوره میث، هر دو را برگرفته از کهن‌ترین واژه‌های آریایی می‌داند. بر این اساس: «واژه میث (Mith)، یکی از کهن‌ترین واژه‌های ایرانی به شمار می‌رود که در اوستا آمده است. یک واژه دیگر به نام اوخت (uxnt) در اوستا همراه با میث آمده است که به صورت می‌فُوخت (Mithuxt) گفته می‌شود. میث به معنی رمز و نشانه است و اوخت به معنی گفتن و سخن‌گویی. این‌ها در مجموع، سخن رازآمیز یا گفتار نشانه و یا حرف رمز معنی می‌دهد.»^{۱۵} بر این اعتقاد، واژه اسطوره نیز آریایی است: «در سانسکریت «Sutra» به معنی داستان است که پیش‌تر در نوشته‌های بودایی به کار می‌رود.»^{۱۶} از این طریق، واژه‌های «Historia» یونانی و «Story» انگلیسی (به معنی حکایت، داستان و...) شکل یافته‌اند.

میرچا الیاده در تعریف اسطوره می‌گوید: «اسطوره، نقل‌کننده سرگذشتی قدسی و مینوی است. راوی واقعه‌ای است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است... بنابراین، اسطوره همیشه متضمن روایت یک «خلقت» است؛ یعنی می‌گوید که چگونه چیزی پدید آمده، موجود شده، و هستی خود را آغاز کرده است.»^{۱۷} اسطوره از آن جهت که مأمنی برای رفع نیازهای معنوی انسان ابتدایی بوده است، معنا می‌یابد. تفسیر جهان پیرامون و تحلیل پدیده‌های ناشناخته، برای انسان‌های نخستین، کاری سخت و دهشتناک بوده است. از این رو با پناه گرفتن در زیر یک رؤیای جمعی- اسطوره- نگرانی‌های معنوی خود را برطرف می‌کرده‌اند.

با این تعریف، اسطوره با حماسه و افسانه تفاوت دارد. برخلاف حماسه و افسانه که قدمت وقایع آن‌ها را تا حدودی می‌توان اندازه گرفت، در روایات اساطیری زمان «بسیار قدیم» است و گاهی به روز ازل می‌رسد.^{۱۸}

اسطوره از سویی دیگر نیز با افسانه متفاوت است. بن‌مایه‌های اساطیری معمولاً مشترک و گاه حقیقی به نظر می‌رسند؛ درحالی‌که ساخته‌ها و پرداخته‌های ذهنی انسان، در افسانه‌ها نمود بیش‌تری دارند.

اسطوره از جهتی به رؤیای شبیه است: «زبان رؤیا نیز همچون زبان اسطوره، زبانی نمادین و رمزآلود است؛ و این از آن‌جاست که رؤیا و اسطوره هر دو با ناخودآگاهی در پیوندند و از آن برمی‌آیند و مایه می‌گیرند.»^{۱۹}

درواقع می‌توان گفت: رؤیا یک اسطوره فردی و اسطوره، یک رؤیای جمعی است.^{۲۰}

زبان اسطوره به همان جهت که از نظر سرشت و ساختار، با زبان رؤیا مشترک است، با تاریخ تفاوت دارد. یعنی: «تاریخ پهنه نمودهاست و اسطوره گستره نمادها.»^{۲۱} در واقع، سوی پنهان زندگی

به وجود آمد.

سپس رغبت و خواهش که هسته روح است، پیدا شد. خردمندان که با فکر دل در جست‌وجو بودند، رابطه بود را با نبود دریافتند.

خط متقاطعی گسترش یافت و بالا و پایینی پیدا شد. تولیدکنندگانی و قوای عظیم و آزادی و نیرویی در زمین و آسمان به وجود آمدند.

که می‌تواند بداند و که می‌تواند بگوید که آفرینش از کجا بود و چگونه نمایان شد!^{۱۴}

در اسطوره مانوی نیز که براساس جدال دو نیروی روشنایی و تاریکی است و سه دوره آفرینش را در برمی‌گیرد، در نخستین دوره، هر دو نیرو از یکدیگر جدا بوده‌اند و دوره دوم آفرینش زمانی آغاز می‌شود که شاهزاده تاریکی آرزوی دستیابی بر قلمرو نور یا پدر بزرگی را می‌کند. در این اسطوره، شاهزاده تاریکی همان ماده آشفته و نامنظم معرفی شده است.^{۱۵}

این ماده، خدای بی‌نظمی و آشفته‌گی در اسطوره خلقت بابلی به نام تیامات معروف است که با خدای آب‌های محیط یعنی اِپسو در آمیخته است و به این ترتیب، جهان آفریده می‌شود. البته در این اسطوره تیامات تحمل نظم را نداشته است و جهان را دوباره به آشفته‌گی دچار می‌سازد. در این حال نیروی سومی یعنی مردوک با ماده خدای بی‌نظمی می‌جنگد و از دو پاره تن او، آسمان و زمین را می‌آفریند. بنابراین، مردوک نگاهبان انسان‌هاست و آن‌ها را در میان دو پاره‌ای از بی‌نظمی حفظ می‌کند.^{۱۶}

در نوشته‌های مصری، آشفته‌گی ازلی گیهان، تون نام داشته که پیش از آفرینش، نطفه همه موجودات را پدید آورده است. اما او پنداری کاملاً مینویی بوده و پرستشگاه و پرستنده‌ای نداشته است.^{۱۷} در اسطوره‌های مربوط به آفرینش در مغرب زمین نیز، این آشفته‌گی نخستین نمود بارزی دارد. اسطوره‌های یونان و رم که از وسعت و حجم فراوانی برخوردارند، به گونه‌های مختلفی از این بی‌نظمی پیش از آفرینش سخن می‌گویند.

هزیود، شاعر یونانی سده هشتم پیش از میلاد، از کائوس که تاریکی بی‌کران بود، به عنوان آشفته‌گی نخستین نام برده است. اولین آفریده‌ها را هم پس از این هرج و مرج، گایا (زمین ژرف) و اروس (عشق) می‌نامد.^{۱۸}

به این ترتیب، عدم شناخت انسان از نقطه آغازین خلقت که در رؤیای جمعی بشر در پهنه‌ای وسیع از جهان، به آشفته‌گی اولیه تعبیر شده است، دغدغه مشترک بسیاری از اسطوره‌هاست که نشان از یک پندار واحد در میان اقوام نخستین و تمدن‌های کهن دارد.

۲. نخستین آفریننده

اسطوره‌های آفرینش اغلب با دست زدن یک «موجود بزرگ» به

کار خلقت جهان و انسان آغاز می‌شود. این «موجود بزرگ» گاه با شریکی هم‌طراز یا رقیبی سرسخت در برابر خویش نمود می‌یابد. نکته مهم در اسطوره‌های خلقت، زاینده‌گی جهان به دست نخستین آفریننده‌ای است که در برخی از اساطیر ابتدا خود را می‌آفریند و سپس به کار زایش جهان و انسان می‌پردازد.

گروهی دیگر از اسطوره‌های آفرینش، جهان را پی‌آمد آمیزش دو خدای بزرگ تصور می‌کنند. این نگاه به خلقت، با اسطوره‌های زن و مرد اولیه پیوند یافته است و به این ترتیب در این اساطیر، انسان و خدا در کار آفرینندگی همانند می‌باشند.

در یک اسطوره سومری، نخستین آفریننده، خدا بانویی به نام نامو است که آسمان و زمین را آفرید. خدای آسمان «آن» و خدای زمین، خدا بانوی «کی» بود. از آمیزش این دو خدا، ثن لیل یا خدای هوا پدید می‌آید. ثن لیل میان آسمان و زمین قرار گرفت و به این ترتیب، باعث جدایی آن دو شد.^{۱۹}

در آیین شین تو (= ارواح پاک) نیز «چندین خدا در آسمانند. یکی از آن‌ها ایزاناک (خدای مثبت) نر است و دیگری ایزانامی (خدای منفی) ماده. این دو خدا هشت جزیره ژاپن را آفریده و مأمور حکومت روی زمین نموده‌اند. از ساکنان این جزایر که زادگان این دو خدایند، نامورتر از همه، الهه آفتاب است.»^{۲۰}

به این ترتیب، ژاپنی‌ها معتقدند که امپراتور آن سرزمین از نسل خدای آفتاب و بنابراین پرستش امپراتور بر همه لازم و ضروری است. این پیوند «قدرت» با اساطیر همواره در تاریخ سیاسی، اجتماعی ژاپن نقش مهمی ایفا کرده و در همان حال منشأ پایداری فرهنگی آن سرزمین شده است. در اساطیر سرزمین مصر نیز آتوم، ایزدی است که ظاهراً به معنای «عدم» یا «کامل بودن» است. کاهنان باستانی مصر او را بارع-خدای بزرگ خورشید-یکی می‌دانستند و معتقد بودند که او پیش از آفرینش جهان به صورت یک «روح بی‌شکل که همه هستی را با خود داشت» وجود داشته است و هنگامی که خود را به نام آتوم-رع نمایان کرد، جهان و انسان را آفرید.^{۲۱}

گروهی از اساطیر آفرینش، خلقت جهان و انسان را از پاره‌های وجود خدای نخستین می‌پندارند. در این الگوهای اسطوره‌ای، جهان و انسان چیزی نیستند جز همان خدای تجزیه شده که عالم از او هستی یافته است. از جمله این اساطیر، افسانه‌ای است که در پندار توتون‌ها و ژرمن‌های اروپایی وجود داشته است. براساس این اسطوره، نخستین موجودی که از فضای وهم و تاریکی و آشفته‌گی بیرون آمد، جباری قوی هیکل و آسمانی بود. در زیر دست و پای این جبار بزرگ، جبارهای کوچک تری به وجود آمدند که جبار بزرگ‌تر را کشتند و بدن او را پاره پاره کردند. از گوشت بدن او کره زمین پدیدار شد. از موی او درختان، از استخوان‌هایش کوه‌ها، از خونس رودها و دریاها و... به وجود آمدند.^{۲۲} نظیر این اسطوره در اساطیر چینی و هندو نیز دیده می‌شود.

در اسطوره چینی پان کو (پیان گو)، انسان نخستین پس از آن که

هیجده هزار سال رنج کشید، جهان را از وجود خویش بیافرید. از نفسش ابر و باد، از آوازش تندر، از رگ‌هایش رودها، از گوشش زمین، از مویش سبزه و درخت، از استخوانش فلزات و از عرقش باران پدید آمد و از حشراتی که بر بدنش نشسته بودند، نوع انسان زاده شد.^{۲۳}

۳. نظام طبقاتی پندارهای اسطوره‌ای و مقام انسان

اساطیر همان گونه که قدرت‌های سیاسی و پرستش پادشاهان را در خود دارند، گاه از نظام منسجم طبقاتی نیز سخن می‌گویند. این گونه اسطوره‌ها در جوامعی که فرهنگ کهن را همچنان بر دوش می‌کشند، سیال و روان به راه خویش ادامه می‌دهند و به درون سیستم‌های اجتماعی و هیأت جامعه نفوذ می‌کنند.

در سرزمین هند که سرشار از مکتب‌های فلسفی و پندارهای اسطوره‌ای است، داستان آفرینش با شکل‌گیری نظام طبقاتی همراه است. «برهما- بنابر عقیده هندوان- نخستین انسان را به نام متو بیافرید و آنگاه نخستین زن را به جهان آورد که شاتاروپا خوانده می‌شد و نوع بشر از این دو پدید آمد. آدمیزادگان جهان با آن که همه فرزندان متو بودند، با یکدیگر برابر نبودند. از همان آغاز چهارگونه آدمی در جهان پدیدار شد. این چهارگونه، هر یک به شکلی از متو زائیده شدند. بهترین گونه مردم و مقدس‌ترین هندیان یعنی کشیش‌ها یا برهمن‌ها از سر متو آمدند. از دستان او دومین دسته مردم خوب پدیدار شدند و آنان همان پادشاهان و پهلوانان هستند. از ران او صنعتگران و پیشه‌وران به دنیا آمدند. سرانجام از پاهای او، بقیه مردم که در زمره طبقات پست هستند، به وجود آمدند.^{۲۴}

در این اسطوره، البته خود انسان در نظام آفرینش به طبقات عالی و پست تقسیم می‌شود؛ اما ذاتاً بی‌ارزش نیست.

در بعضی از اسطوره‌ها، تقسیم این نظام طبقاتی به همه هستی‌خاکی برمی‌گردد و جای انسان در این نظام در پایین‌ترین سطوح طبقات است. پیش‌تر در مورد اسطوره چینی گفته شد که پس از آن که جهان آفرینش از اعضای بدن پان‌کو «بزرگ انسان نخستین» هستی یافت، از حشراتی که بر بدن او نشسته بودند، نوع انسان پدیدار شد. در ادامه این افسانه چینی آمده است، نخستین پادشاهان این سرزمین که پنج‌تن بودند، هر کدام هیجده هزار سال سلطنت کردند و کوشیدند تا این شپش‌هایی را که روی بدن پان‌کو بودند، به مردمانی متمدن تبدیل کنند.^{۲۵}

در اسطوره دیگری از سرزمین چین که به داستان خلقت انسان برمی‌گردد و در نوشته‌ای از روزگار سلطنت سلسله‌هان به دست آمده است، طبقه‌بندی اجتماعی انسان را بخوبی نشان می‌دهد. در این اسطوره چنین آمده است:

«وقتی آسمان از زمین جدا شد، روی زمین انسانی نبود و یغ‌بانو نوگوا نخستین انسان را از تندیس که از گل زرد ساخته بودند، پدید آورد. اما این انسان خوشنودش نکرد و چنین شد که او طنابی را در گل فروبرد و از تکه‌های گلی که از طناب فرو می‌افتاد، انسان‌ها به وجود

آمدند. از تندیس که یغ‌بانو نوگوا از گل زرد ساخته بود، طبقه نجبا و اشراف و از تکه‌های گلی که از طناب فرو می‌ریختند، طبقه فرودستان و بینوایان به وجود آمدند.»^{۲۶}

اسکیموها نیز در مورد مقام انسان معتقدند که در آغاز، «موجود بزرگ» انسانی آفرید که نقص بسیار داشت و به او «انسان سپید» می‌گفتند. لذا دوباره دست به خلقت بشر زد و انسانی که کامل‌تر بود، آفریده شد. ظاهراً در میان اسکیموها هرکس را که دست به کاری ابلهانه می‌زند، به انسان سپید تشبیه می‌کنند.^{۲۷}

در اساطیر یونان، به نسبت اسطوره‌های شرقی و بومیان قبایل، انسان مقام بهتری دارد. در یونان باستان انسان‌ها گاه در مقام خدایان به مبارزه و رقابت می‌پردازند و یکی از انگیزه‌های رقابت‌های ورزشی در کنار کوه المپ، رسیدن به مقام قهرمانان اساطیری و «انسان-خدا» شدن قهرمانان است. در اساطیر یونان گایا نه تنها آفریننده جهان و نژاد ایزدان نخستین، بلکه پدیدآورنده تبار انسان نیز بود. یونانیان انسان‌ها را از نژاد تیتان‌ها (Titans) می‌دانند که نخستین نژاد ایزدی بودند و توسط گایا و فرزندش اورانوس آفریده شدند. در یونان، تیتان‌ها به عنوان نیاکان آدمیان محترم شمرده می‌شدند و اختراع انواع هنر و جادو به آنان منسوب بود.^{۲۸} به این ترتیب، خدایان یونانی در برابر انسان‌ها مقام دست‌نیافتنی نبودند و هنرمندان یونانی خدایان خود را به هیأت انسان با همه ویژگی‌های انسانی مجسم می‌کردند. برخی از اندیشمندان، ظهور اومانیسم را در اروپای پس از رنسانس، با یادواره اسطوره‌ها و پندارهای انسان-خدایی یونانیان باستان و گسترش آن در قلمرو فرهنگ اروپایی ارتباط نمی‌دانند.

۴. زن و مرد نخستین

تقریباً تمام اسطوره‌های آفرینش، زن و مرد نخستین را به تصویر می‌کشند. اما یکی از معروف‌ترین داستان‌های خلقت انسان، همان است که در سفر پیدایش (تورات) آمده است. داستانی که در تورات در مورد آفرینش جهان و انسان ذکر شده و مربوط به دوران بسیار کهنی از تاریخ اسرائیل است. این داستان در پهنه وسیعی از جغرافیای انسانی با تغییرات و دگرگونی‌های نسبی، گسترش یافته است. طبق این داستان، ترتیب آفرینش چنین است:

الف: آدم، سرشته از خاک.

ب: باغ، به طرف شرق، عدن.

پ: همه‌گونه درخت، از آن جمله درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد.

ت: بهائم، حیوانات صحرا و پرندگان (از ماهیان ذکری نمی‌شود).

ث: زن، آفریده از آدم.^{۲۹}

براساس این داستان، آدم (مرد نخستین) پیش از آفرینش بسیاری از موجودات و از جمله پیش از خلقت زن آفریده شده است. گویی جهان





برای او و بر طبق داستان و همچنین خلقت حیوانات نیز به خواهش آدم و دل‌تنگی او از تنهایی بوده است. زن در مرحله پایانی آفرینش پدیدار می‌شود. وجودش نیز متکی به وجود مرد است و از طریق او به هستی پای می‌نهد. شبیه این اسطوره سامی، افسانه‌ای از اساطیر سرخپوستان شاین است که براساس آن، از دنده‌های راست «موجود بزرگ»، نخستین مرد هستی می‌یابد. در این اسطوره نیز برای این که همدمی برای مرد بیافریند، از دنده چپ مرد، نخستین زن آفریده می‌شود.^{۳۰} اسطوره دیگری که مربوط به بومیان جنوب شرقی استرالیا و ساکنان کرانه‌های رودخانه مورای (Murray) است، این گونه به نخستین زن و مرد می‌نگرد، آفریننده جهان از تنه درختی دو قطعه چوب جدا کرد. از آن دو قطعه چوب، دو مجسمه سیاه درست کرد. آن گاه گلی را روی مجسمه‌ها اندود. سپس بر گرد آن‌ها به رقصیدن پرداخت. از ریشه دو گیاه برای یکی از مجسمه‌ها مویی تابدار و برای آن دیگری مویی صاف فراهم آورد. پس از فراغت از پایکوبی، مجسمه‌ها را صاف روی زمین خوابانید و در بینی و دهان آن‌ها دمید تا به جنبش آمدند و جان گرفتند. به این ترتیب، به آن‌ها حرف زدن و کار کردن آموخت و انسان‌ها آفریده شدند.^{۳۱}

در روایات اساطیری ایران، مشی و مشیانه عبارتنند از: نخستین جفت بشری که در کتب مختلف به صورت‌های گوناگونی آمده است؛ از جمله ماری و ماریانه (طبری) و مرد و مردانه (خوارزمی)، مهلا و مهلیانه (مسعودی)، ملهی و ملهپانه (بیرونی) و... به این ترتیب که چون مرگ کیومرث فرارسید، نطفه او که بر زمین ماند، خورشید آن را پاک و مطهر ساخت و پس از چهل سال، گیاه ریواسی روید که مشی و مشیانه از آن زاده شدند و سپس چهره بشری یافتند و روح در آنان دمیده شد.^{۳۲}

۵. خلقت آدم از گل

داستان سرشت خاکی آدم، قصه‌ای گسترده و طولانی است. گرچه اسطوره سامی آفرینش آدم از گل، در ادیان بزرگ آسمانی نمود وسیعی یافته، اما تحقیقات گسترده مردم‌شناسی و اسطوره‌شناسی نشان داده است که در میان حتی بومیان نواحی دور افتاده که ارتباطی با مردمان سرزمین‌های شرق میانه و میان رودان نداشته‌اند نیز موضوع آفرینش آدم از خاک، پنداری آشنا و رایج بوده است. قبایل سرزمین‌های نیوزیلند، استرالیا، سرخپوستان آمریکای شمالی و قبایلی از نقاط مختلف افریقا و... با این اسطوره آشنا بوده‌اند. «وجه مشابهی میان این آفرینش‌های خاکی وجود داشت و آن این بود که اغلب خاکی که آدم از آن ساخته و خلق می‌شد، سرخ‌رنگ بود. در زبان عبرانی کلمه آدم با واژه آدمه‌ها قرابتی داشت که به معنای زمین بود و همچنین همانندی دو کلمه فوق با واژه آدموم که به هر چیز سرخ‌رنگی اطلاق می‌شد، امری بسیار قابل توجه بود.»^{۳۳} در مورد اسطوره‌های آفرینش در چین باستان پیش از این ذکر شد. اسطوره دیگری از این سرزمین معتقد است که بیان گو (پان‌کو) موجود

بزرگ، هنگامی که از تنهایی خسته شد، دو تندیس مرد و زن از گل ساخت و در وجود هر یک روح پانگ (مرد- مثبت) و بین (زن- منفی) را دمید و این گونه نخستین زن و مرد جهان پدید آمدند.^{۳۴} در اسطوره‌ای از قوم دنیکا، ساکن سودان نیز، خدا نخستین زن و مرد جهان را از گل رس سرشت و به پیمان زد.^{۳۵}

این به گل سرشتن آدمی، گاه با چرخ کوزه‌گری پدیدار می‌شود. نماد چرخ و دایره و گنبد گردون، در اساطیر و تمدن‌ها جای ویژه‌ای دارد. و در اسطوره‌های بسیار، آفریننده جهان یا انسان به صورت چرخاننده چرخ کوزه‌گری نمود می‌یابد. در مصر باستان خنوم، ایزد باروری و آفرینش بود. خنوم به معنی ریخته‌گر است و براساس اسطوره‌های مصری، وی هسته جهان را بر چرخ کوزه‌گری قالب‌زده بود. نام او گاه به صورت «کوزه‌گری که آدمیان را شکل بخشید و ایزدان را قالب گرفت» آمده است.^{۳۶}

۶. گناه نخستین و قصه هبوط

در پی آفرینش انسان‌ها، سرنوشت تاریخی آن‌ها رقم می‌خورد و در بسیاری از اساطیر پس از یک دوره کوتاه طلایی، در پی ناسپاسی آن‌ها به جهان واقعی همراه با سختی و مبارزه برای زیستن، هبوط می‌کنند. این گناه نخستین در اساطیر مربوط به تمدن‌های قدرتمند و در قبایل ابتدایی هر دو به شکل‌های گوناگون وجود داشته است: «هفت قرن پیش از آن که در کتب عبرانی نوشته شود، در حماسه مهاپاراتا آمده است که انسان‌ها به شادمانی می‌زیستند و به اقتضای تقوای ذاتی و عدالتخواهی، یکدیگر را حراست می‌کردند. اما تباهی در ایشان رخنه کرد و سعادت آنان را به پایان آورد. حماقت و حرص بر ارواح ایشان دست یافتند و چون هوش ایشان فرونشست، عدالتخواهی از میان رفت. سپس حرص و وسوسه بر آنان دست یافتند؛ پس چیزهایی خواستند که تا آن زمان دارا نبودند و بر اثر آن اسیر میلی شدند که آنان را از تشخیص آنچه باید کرد و آنچه نباید کرد، بازداشت. پس بی‌بند و باری جنسی و بی‌بند و باری گفتار و خوراک و بی‌پروایی اخلاقی فرا آمدند. هنگامی که این انقلاب در بین انسان‌ها روی داد، برهنه ناپدید شد و همراه آن قانون.»^{۳۷}

البته اسطوره‌های مربوط به آدم و حوا و هبوط به جهان زیرین یا دنیای خاکی، پیش از ثبت در کتاب مقدس قوم یهود، در میان اقوام سومری، اکدی و بابلی رواج داشته است. یهودیان در بابل با این قصه آشنا شدند و آن را گسترش دادند. کتیبه سنگی که در موزه بریتانیاست، آدم و حوا را در دو طرف درخت معرفت نشان می‌دهد و ماری که حوا را به خوردن میوه ممنوع ترغیب کرد، پشت سر او قرار دارد. جالب این جاست که گرچه این داستان در قصه‌های ادیان یهود، مسیحیت و اسلام به گونه‌های مختلف، ولی بن‌مایه یکسان آمده است، در میان برخی اقوام پیشین، از ارتباطشان با این ادیان نیز اسطوره‌هایی با این شباهت وجود داشته است:

نافرمانی و ناسپاسی آدمیان، دوری خدای بزرگ از آن‌ها بوده است؛ برعکس قصه عبرانی که خداوند خدا برقرار است و آدم به زمین هبوط می‌کند. ناسپاسی انسان در اندیشه کهن ایرانی نیز به گونه‌ای شبیه روایات یهود و اسلام وجود دارد. براساس اسطوره ایرانی، اهریمن به صورت پیرمردی درآمد و مشی و مشیانه را فریب داد تا از شیر بزی بنوشند. به این ترتیب، رنج و سختی آن‌ها نیز با فریب از اهریمن آغاز شد. ابوریحان بیرونی در «آثار الباقیه»، به جای شیر بزی، از میوه درختان نام می‌برد.^{۲۰}

در اساطیر یونان انسان‌ها از مراحل مختلفی می‌گذرند و به دنیای پرتنش فعلی می‌رسند. اسطوره یونانی مراحل هبوط انسان را نه از دنیایی به دنیای دیگر، بلکه از یک شیوه زندگی به شیوه دیگر نشان می‌دهد. بر این اساس، نخستین انسان‌ها در عصر زرین زندگی می‌کردند و در خوشبختی کامل به سر می‌بردند. آنان مواهب جهان را در اختیار داشتند و گرچه جاودان نبودند، اما مرگشان یک خواب شیرین بود. پس از آن، عصر سیمین فرارسید که طی آن نژادی از انسان‌های پست و ناشایست ظهور کردند. اینان پیرو مادران خویش بودند. (مادرسالاری).

عصر مفرغ سومین دوره انسانی است و انسان‌ها چنان گستاخ و سنگدل شدند که گلوی یکدیگر را می‌بریدند و به این ترتیب نسل آن‌ها متفرض شد. در عین حال، کشف فلزات و گشودن دروازه‌های تمدن را به انسان‌های این عصر متسبب می‌کنند.

عصر آهن، آخرین دوره انسانی است که آدمیان دیگر به عهد و پیمان و دادگری اعتنایی نکردند.^{۲۱} شاید همراه با این گناه نخستین در اساطیر بود که نگاه بدبینانه به انسان و به ویژه جنس زن نیز شکل گرفت. در اسطوره‌های ایرانی نیز بخصوص در کیش زروانی این نگاه بدبینانه وجود دارد. در بعضی از روایات مربوط به هبوط انسان در این آیین، جهی (Jahi) یا «زن زشت کردار» با اهریمن هم‌آغوش شد و سپس کیومرث را اغوا کرد. به این ترتیب، فریب مرد از سوی زن، موجب رواج شر و بدی در جهان شد.^{۲۲}

البته در برخی روایات، اهریمن مشی و مشیانه، هردو را باهم فریب داد. اما بازهم در این روایات، نخستین دروغ به زن (مشیانه)

«در روایتی از قوم شیلوک، ساکن نیل علیا در سودان، انسان نخست در آسمان می‌زیست و به سبب خوردن میوه ممنوع از آسمان رانده شد.»^{۲۳}

این پرهیز از درخت معرفت یا درخت زندگی و میوه ممنوع، به گونه‌های دیگری نیز بیان شده است؛ از جمله در داستان آفرینش در میان یکی از بومیان جنگل نشین افریقای، پرهیز انسان از آتش توصیه شده است. طبق این داستان، انسان‌ها در ابتدا با خدای خود در زیر زمین زندگی می‌کردند و نیازی به خوراک و... نداشتند. خدای بزرگ، کانگ (Kang) تصمیم گرفت بر سطح زمین نیز موجودات زنده بیافریند. وی در کنار «درختی مقدس» سوراخی تا اعماق زمین حفر کرد و به این ترتیب، نخستین مرد و زن را از دنیای زیرین فراخواند. پس از آن‌ها، مردان و زنان دیگر و موجودات دیگر و حیوانات نیز به همین ترتیب از دنیای دیگر بر زمین وارد شدند.

براساس این داستان، آفرینش جهان و جانوران درحقیقت انتقالی از جهان زیرین به دنیای کنونی است و قصه هبوط انسان نیز به گونه دیگری روی می‌دهد. در این قصه، خداوند پس از نافرمانی آدمیان، از دیده‌ها پنهان می‌شود و آن‌ها را به حال خود وامی‌گذارد.

در این اسطوره، نافرمانی انسان از آن‌جا آغاز می‌شود که پس از آن‌که انسان‌ها و جانوران روی زمین در کنار هم زندگی را آغاز کردند، آن‌ها به فرمان خدای بزرگ زبان یکدیگر را می‌فهمیدند؛ اما آدمیان از یک چیز، یعنی برافروختن آتش منع شدند. خدای بزرگ این توصیه را به آن‌ها کرد و از نظرها ناپدید شد. مدتی بعد، نخستین مرد به دیگران گفت: «به دلیل سرما، بهتر است که آتش روشن کنیم.»

با روشن کردن آتش، جانوران دیگر هراسان شدند و به جنگل‌ها و کوه‌ها گریختند و به دلیل عدم ارتباط با انسان، وحشی شدند. به این ترتیب از هم جدا ماندند و دیگر انسان‌ها و حیوانات زبان یکدیگر را نفهمیدند. آدمیان به تلاش و تکاپو پرداختند و زندگی امروزی همراه با جنگ‌ها، دشمنی‌ها و مشکلات آن را به میراث بردند.^{۲۴} مثل این اسطوره افریقای، در اسطوره‌ای مصری نیز، نتیجه



منتسب شده است و دیوپرستی نیز از او آغاز می‌شود. لازم به ذکر است که در ادبیات اوستایی، واژه دروغ یا دروغ مؤنث است و گاه به ماده دیو تعبیر می‌شود.

نگاه به اسطوره آفرینش را با نگرش اسطوره‌ای آیین زرتشت به جهان آفرینش به نقل از کتاب «شناخت اساطیر ایران»، خاتمه می‌دهیم:

«در نظر زرتشتیان، خدا خیر مطلق است و چون اساساً مخالف بدی است، نمی‌تواند هیچ‌گونه ارتباطی با آن داشته باشد، و در سراسر تاریخ، در ستیز زندگی و مرگ، با بدی درگیر است... خدا وجودی خردگراست و برای هرچه می‌کند، دلیلی دارد. او جهان را مانند بعضی شاخه‌های آیین هندو، محض تفریح نمی‌آفریند و مانند خدای عهد

عتیق که غالباً از آفرینش اظهار ندامت می‌کند، از آفرینش جهان پشیمان نیست. جهان می‌تواند آوردگاه میان خوب و بد باشد؛ اما اساساً نیک است و اگر شر آن را تباہ نکرده باشد، مشخصات آفریننده خود را که نظم و هماهنگی است، می‌نمایاند. انکار بنیان نیک جهان مادی یکی از بزرگ‌ترین گناہانی است که یک زرتشتی می‌تواند مرتکب شود. عقایدی که براساس آن‌ها جسم بد است و تن زندان روح یا زندان گناه اولیه است، از نظر زرتشتیان یاهو‌گویی است. بنابراین، زرتشتیان اعتقاد ندارند که تن یا ماده سرانجام مقهور خواهد شد؛ بلکه به اتحاد آرمانی ماده و روح قائلند؛ آنان نه به انتظار پایان جهان، بلکه در انتظار «بازسازی جهان» به دست خدا هستند.»^{۲۱}



زیرنویس‌ها:

۱. رضی، هاشم، تاریخ ادیان، جلد دوم (میتولوژی اساطیر و افسانه‌ها)، تهران، انتشارات کاوه، ۱۳۴۱، ص ۷۱۶
۲. همان، ص ۷۱۷
۳. کزازی، میرجلال‌الدین، «رویا، حماسه، اسطوره»، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۲
۴. محمودی بختیاری، علیقلی، زمینه فرهنگ و تمدن ایران (نگاهی به عصر اساطیر)، تهران، انتشارات پازنگ، چاپ چهارم، ۱۳۶۸، صص ۹۸-۹۹
۵. همان، ص ۹۹
۶. الیاده، میرجا، چشم‌اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲، ص ۱۴
۷. بهار، مهرداد، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران، انتشارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۱۹۴
۸. کزازی، پیشین، ص ۱۲۳
۹. همان، ص ۵۹
۱۰. همان، ص ۵۷
۱۱. همان، ص ۵۹
۱۲. هنری هوک، ساموئل، اساطیر خاورمیانه، ترجمه علی‌اصغر بهرامی و فرنگیس مزدپور، تهران، انتشارات روشنگران، ص ۲۹
۱۳. باجلان فرخی، مقاله آفرینش جهان در اساطیر چین، کتاب جمعه، تهران، سال اول، شماره ۴، اول شهریور ۱۳۵۸، صص ۱۱۸ تا ۱۱۴
۱۴. گشر، جوزف، حکمت ادیان، ترجمه محمد حجازی، تهران، چاپخانه تابان با همکاری انتشارات فوانکلین، ۱۳۳۷، صص ۹۸-۹۷
۱۵. جمعی از نویسندگان (ویراسته میرجا الیاده)، آیین گنوسی و مانوی، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، انتشارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۱۳۳
۱۶. زرین کوب، عبدالحسین، در قلمرو وجدان، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۹، ص ۴۱۱
۱۷. ژ. ویو، فرهنگ اساطیر مصر، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، انتشارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۵، صص ۱۶-۱۵
۱۸. ف، ژیران، فرهنگ اساطیر یونان، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، انتشارات فکر روز، چاپ اول، ۱۳۷۵، صص ۱۶-۱۵
۱۹. باجلان فرخی، مقاله آفرینش در اساطیر سومر، پیشین، شماره ۹، ص ۱۴۵
۲۰. ژوزف گتر، پیشین، ص ۲۱۴
۲۱. ژ، ویو، پیشین، صص ۱۶-۱۵
۲۲. ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۸
۲۳. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، جلد اول، مشرق‌زمین گاهواره تمدن، گروهی از مترجمان، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۰، ص ۷۲۰
۲۴. گتر، جوزف، سرگذشت دین‌های بزرگ، ترجمه ایرج پزشک‌نیا، تهران، بنگاه نشر اندیشه، ۱۳۴۰، ص ۱۹
۲۵. دورانت، ویل، پیشین، ص ۷۲۰
۲۶. باجلان فرخی، مقاله آفرینش جهان در اساطیر چین، همان، صص ۱۲۲-۱۲۱
۲۷. بارنزوبکر، تاریخ اندیشه اجتماعی، جلد اول، ترجمه جواد یوسفیان و علی‌اصغر مجیدی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۰، ص ۳۱
۲۸. ف، ژیران، پیشین، صص ۱۹ و ۱۶-۱۵
۲۹. هنری هوک، ساموئل، پیشین، صص ۱۴۵-۱۴۴
۳۰. باجلان فرخی، مقاله آفرینش جهان در اساطیر، همان، شماره ۳، ص ۱۴۱
۳۱. رضی، هاشم، پیشین، صص ۹۲۶ تا ۹۲۳
۳۲. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران، انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران «سروش»، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۳۹۳
۳۳. رضی، هاشم، پیشین، صص ۹۱۷-۹۱۶
۳۴. باجلان فرخی، پیشین، شماره ۴، ص ۱۲۲
۳۵. باجلان فرخی، پیشین، شماره ۷، ص ۱۴۲
۳۶. ژ. ویو، پیشین، صص ۷۰-۶۹
۳۷. بارنزوبکر، پیشین، ص ۱۰۱
۳۸. باجلان فرخی، پیشین، شماره ۷، ص ۱۴۲
۳۹. رضی، هاشم، پیشین، صص ۹۲۹ تا ۹۲۶
۴۰. یاحقی، محمدجعفر، پیشین، صص ۳۹۳
۴۱. ف. ژیران، پیشین، صص ۳۱-۳۰
۴۲. هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر آویشن و نشر سرچشمه، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰
۴۳. همان، صص ۲۰۰-۱۹۹

